

صدرالافاضل نصیری امینی (دانش)

نصیحة الملل و نصیحة الغزل

این مقاله را چنان که از نامش هویدا است ثالث المعلمین ادیب ارب میرزا الطغلی صدرالافاضل (دانش) نصیری امینی شیرازی طاب ثراه (۱۲۶۸ - ۱۳۵۰ هـ ق) راجع به غزل و تعیین تکلیف ادب در شهر ربیع الثانی سال ۱۳۳۵ هـ ق در دارالخلافت تهران به رشته تحریر درآورده، مراحل هفتگانه سیر غزل را از دوران جاهلی تا عصر ناصری مشروحا بیان داشته و تأثیر هر یک از مراحل مزبور را در غزلیات آن عصر با قلم معجزشیم خود به رشته تصنیف کشیده تا غزل سره از ناسره تمییز یابد و از رغبت جوانان به قرائت غزلیات هزل چون ویس و رامین و لیلی و مجنون و شور شیرین و حسرت فرهاد که به تعبیر مصنف دیوانه است کاسته گردد و به خواندن اشعار جزل ناصربن خسرو قبادیانی (در گذشته ۴۸۱ هـ ق) و قطعات وعظیه امیر محمود بن یمن الدین طغرائی فریومدی خراسانی معروف به ابن یمن (در گذشته سال ۷۶۹ یا ۷۴۵ هـ ق) و مثنویات کامله علی بن آدم غزنوی متخلص به سنائی (در گذشته سال ۵۴۵ یا ۵۵۵ هـ ق) و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (در گذشته سال ۶۲۷ هـ ق) و نظامی گنجوی و شاهنامه فردوسی و کرشاسب نامه و نصایح پدرانہ شیخ سعدی و امثال آن تشویق شوند.

مقصود مصنف از نگارش این مقاله آن نبوده که متعرض مقامات ناظم هیچ غزلی گردد بلکه برای تشحیذ ذهن نوباوگان در تشخیص خیر و شر آن با دلیل و برهان بنثری شیوا و نظمی دلنشین مرقوم داشته تا خوانندگانرا مزید فایده باشد .
 بعد از انجام مقاله به نقل قصیده " ایفاظ النائمین " ^۱ که از تراوش طبع وقاد آن نابغه قرن اخیر است مبادرت می نماید .

بمنه وجوده و کرمه

فخرالدین نصیری امینی (فخری)



۱ - شامل ۱۰۳ بیت است و در اواخر صفر المظفر سال ۱۳۳۷ هجری به رشته نظم درآمده ، اینک برای اشتهاج خاطر بینندگان این مقاله به نقل آغاز و انجام آن مبادرت می ورزد .
 ای مسلمانان مسلمانی چرا شد اینچنین
 از چه شد منسوخ یکسر شرع ختم المرسلین
 ز آنچه بشنودی اگر حق است لفظی کاربند
 ورنه چبود سود کم گوئی زه این در شمین
 این قصیده غرا از صفحه ۳۸۲ تا ۳۹۰ دیوان آن فیلسوف الهی که در سال ۱۳۶۵ شمسی برابر با ۱۴۰۶ قمری با اهتمام این حقیر به زیور طبع آراسته گردیده درج شده است .

مقاله

(نصیحة الملل و نصیحة الغزل)

از چون منی غزل طلبد از سر هوا مستی گه می نداند خرمهره از گهر
 قول غزل زموی سپید است بوالعجب چون جاهلیت از پس اسلام ای پسر
 بر نائی ولو از مستی گذشت و نواز گاه نیاز و دامن خشک است و چشم تر
 به چشم حکمت و عفت رذیله است غزل عجب ز قومی گانرا فضیلت انگارند
 ز اجر دنیوی و اخروی چو هست تهی در آن بخیره چرا طبع خویش آزارند

نوع غزل از فنون شعریه که امروز دام فریب خاص و عام است هفت مرحله طی کرده است ، آغاز آن ؛ از اعراب بادیه شروع شده است که مردمی بودند خودروی و خودرأی و تابع نفس و هوی و بی خبر از شرایع و قوانین ، جوانان مجاور به تقاضای طبیعت و میل بشریت با شرط تعفف عربی با هم انس و ارتباط پیدامی کردند . بعد برای ممانعت یا به تحویل منزل و رحلت شتا و صیف که از یکدیگر جدا می شدند از معانی وارده قلبیه و احوال طبیعیه واقعه به عبارات رشیکه و اسالیب رقیقه مؤثره که به منزله نفته مصدر بود تعبیر می نمودند و لابد للمصدور ان ینفت .

در این مرحله زاد و راحله غزل همان مانوسات و مذاهب عرب صحرائی بود مثل یاد منازل و تذکره دارات و مراحل و رسالت صبا و شمال و طیور و تشبیه به وحوش و تبلیغ سلام و تأثر از اطلال داثره و دمن و نجد و مراتع و وحمی و جبال و اود یهور سوم و آثار دیار عافیه و بیان خفقان قلب و حال وداع و تمنی موت و اسبال دموع و تجاهل و خطاب به غیر ذوی العقول و اظهار وله و رقت و رخاوت و فرط صبا بت و الم وجد و تشوق و تذکر معاهد و عهد و طیب حدیث و خیالات طایفه و تجانس با نسوان و تخلق به اخلاق ایشان و ذکر حنین و اهل و نایقه و حادی و نوی و زیارت و عفت

و رقباء و عواذل و بیداری و نجوم و طول لیل و بروق لامعه و سحاب و میض و نفخات و تطیر و غراب البین و شمیم عرار و تضوع عطر قیصوم و اقحوان و خرامی و اراک و سلم و غیره .

در آغاز طلوع نیر جهان افروز تربیت الهی یعنی ظهور اسلام شعرای مخضرم و بلغای دوبهره (چون هنوز به نوامیس اسلامیة و عواید دیانت انس تام حاصل نشده بود) بهمان زبان جاهلیت چیزی می سرودند و مغالزه را که امری بود سابق با حقیقت و حاکی از واقع بطور تقلید به عالم لفظ صرف و تغزل نقل می دادند و ادوات معاشقه را مثل قوالب بی روح تداول داشتند و از ایشان به همان مبلغ قناعت می رفت که باقوه ممیزه فصاحت و بلاغت و امتیاز از اقران و دارائی طبع موزون استبصار حاصل کرده بر عده و عده مسلمین بیفزایند مانند کعب بن زهیر که قصیده برده را مصدر به تعزل کرده و به زبانی که بدان برآمده بود اظهار اسلام و توبه و استدعای عفو و حقن دم خود نمود و برای اعلان قبول توبه و بذل امان که مقتضای وقت بود تا از سایر اهل اسلام نیز محفوظ باشد بردی به او مرحمت شد ، و اگر این طبقه از شعرا را منع از کلیه عادات جاهلیت می نمودند لازم می آمد که سکوت اختیار کنند و خط ترقین بر تمام معلومات خود بکشند و این امری بود در صدر اسلام بسیار صعب و به منزله فطام ثانی .

مرحله دوم آن ، عصر خلفا است که برای اتصال به عهد رسالت که بازار جد و حکمت و سخن های محکم و معانی حقیقیه و تقویت ظاهر شرع و رعایت جانب پرهیزکاری رایج بود شعرا ملتفت قباحت اعمال رکبک و اقوال سخیف روزگار جاهلیت شده از خرافات هوسیه و تخنث و تانث دم بستند . با دهشت زدگی از اسالیب کلام الهی و بلاغات نبوی و تادیب اسلامی قرایح خود را از این کار لغو (تغزل) باز می داشتند . و برای تیقظ خلق و اظهار حماسه در محافل و معارک صناعت خطابت و انشا اراجیز قوت یافت و با سیاست و حصانت خلفا مجال لهویات برای کسی نماند و با قرب عد رسالت مطرح مذاکرات غیر از ذکر آیات و نقل روایات و استنباط احکام و حکایت

سیر و سنن نبویه نبود، و جز زنان و مخنثان و اهل طرب و مصاحب نسوان و مردم خصی و سست‌عنصر و ضعیف‌القلب و رقیق‌الاسلام و هزل‌پیشگان یا اشخاص مرفوع‌القلم به‌انشاء و انشاد غزل نمی‌پرداخت آنهم اگر از پرده بیرون می‌افتاد شاید از جانب خلافت به‌منع و زجر و تعزیر اقدام می‌شد بخصوص که در نسیب تصریح به‌نام شخصی معین شده بود.

در این مرحله، غزل طرفی‌الایق نتوانست به‌ت مگر ذکر بعضی از خصایص عجم و تشبیهات حضریه و تشبیهات مدنیه و استعمال‌الفاظ اسلامی با اقتباس از اسالیب قرآنیه.

تا به مرحله سوم، که عصر ملوک بنی امیه باشد کشید مقدمات سیاسی قوم و پلتیک‌ملکی نتیجه رواج شعر و اشتغال مردم به فخریات و لغویات و العاب و معازف و عدم اعتناء به حقایق و حکم و معارف بخشید. و خود افتادند به داد کام‌دادن و استیفای حظ نفس و انغمار در شهوات به‌شرحی که متون تواریخ به آن مشحون است جد و جزل و حزم کناره‌گرفت روزبازار رذل و فسل و هزل‌رسید، سورت تقوی شکست. هیبت عفت به غارت رفت. و غیرت از نفوس عزلت جست، درد دین تمام شد. از قدس و ورع نامی نماند. هریک از خمر و قمر و غناء و شعر و ملاحی اقسام و انواع پیدا کرد. مقامین و مغنین و شعراء و مخنثین و اهل مسخره و مضحکه روی کار آمدند در عطایا و رواتب ایشان مال‌های گزاف خرج شد. و چون اثرات مطلوبه بر شعر بیشتر مرتب بود از این رو انعامات و صلوات شعرا بر سایر طبقات پیشی گرفت و فرق مختلفه مایل به‌نظم اشعار شدند و در کار غزل سرائی که فسقی بود لسانی بریکدیگر سبقت می‌خواستند و چندسر از مردم یاوه‌سرای بی‌شرف در لباس شاعری با اسقاط خصایص بد اوت به‌متابعت ملک ضلیل پردگیان مردم و محصنات را به‌نام و نشان در نسیب و تشبیب بیاد می‌نمودند و تمام عمر عزیز را در این خصلت ذمیم باطل کردند و فاتح ابواب شرور و تاریخ شیوع فسوق و فجور و پرده‌داری‌ها خاصه در نسوان همان اشعار خبیث و

و افسونهای ابلیس پلید بود جوانان عرب و مردم عذب آن غزلیات را از دهان یکدیگر می‌ربودند و از چاشنی آنها کام شهوات لذت‌ها و حظ‌ها می‌بردند . و در موقع اعتذار به فصاحت آنها متمسک شده نام آنها را عشق پاک و شمره عفت و حسن بیان و لطف طبع می‌گزاردند .

خلاصه ، در خصوص این باب از این عصر بامزید تبدیل مآلوفات بدات به لطایف و اقتباس لفظی چند از مصحف مکرم از قبیل الوان شراب و نبیذ و جامه زربفت و زرکش و جواری مغنیه و مذاکرات سماعی و مؤنثون قناعی و تعلق بهم هن و جام زر و اصناف نغمات و آلات قمار و عطریات نفیس و البسه حریر و ذکر فسوق به تهتک علاوه شد ، شعرا برای کسب مال و جاه به فسق ذکر و قولی و امراء به فسق عملی و فعلی مشغول بودند .

تأمر حله چهارم : که دولت ملوک بنی عباس باشد رسید دارالسلطنه از دمشق به بغداد تحویل یافت برای تجارت پای امم مختلفه به آنجا باز شد غالب خصایص عهد اموی منقلب گردید . السنه غریبه و عادات عجمیه داخل شد عفت و غیرت عربی با عواید تعصب قدیمه به کلی از میان رفت . به تداخل علوم فلسفیه افکار دقت تعلیمی پیدا کرد ملوک غلامان ترک به عنوان خدمت و حراست خاصه (کلمه حراست قابل تأمل است) برگزیدند به بهانه تحلیل نبیذ کار شرب خمر و مسکرات بالا گرفت ، و به وسیله غزل ناگفتنی‌ها گفته و پرده حیا و حرمت برداشته شد . مردم که تابع دین ملوک خویشند از ارتکاب رذایل چنان آلاش یافتند که دجله بغداد از شست و شوی آنها قاصر آمد . سایر پادشاهان جزء اطراف هم به متابعت دارالخلافه به همین مناهی و ملامتی افتادند ضمناً " طایر غزل که بلبل مجلس انس بود به بال و پر هوا و هوس به ممالک دیگر هم پرواز خواست نقل ندما و فاکهه امرا شد ، شعرای هر قوم به مؤنه رقت دین و بی‌قیدی برای خوش آمد ایشان بر توسعه غزل و تغزل افزودند و آنرا اولین ذریعه تقرب و محرمیت و شفاعت و اجتلاب اموال و تمتع ساختند .

شد از فسون غزل آن غزال اورا رام فسانه نیست که سحراست مایه سخنش

فی الجملة، از این عصر و قرن هم در باب شعر و غزل وصف گلهای نوظهور و شکوفه‌ها و فواکه و نسیم بهاری و ریاض و تشبیهات ملوکی و طیور شکاری و تکمیل خمریات و آغانی و توصیف محبوب مذکر به دقت اوساط و ثقل اسافل و بلندی موی گوش و نظم هزل و تخت و دهبیب و تفخیز و تحمیز و ذکر رود و سرود و اسباب لہو و طرب و ترک و شهرهای ایشان و تیرو کمان و بت لشگری و غارت و یغما و معانی جدیده و مبالغه در وصف و رامشگر و مشکو و انجمن و اقمشه و اثاث نفیسه و التذاذ از وصال و تفاخر به رذایل و خبث لسان و طعن و تسخر بهار باب صلاح و آزادی زندگه و مدح آزادی و الحاد و تجاهر به کفریات و تهدیل اسمائی که عرایس اشعار عرب بود مثل سعاد و هریره و سلمی و لیلی به الفاظ مبهم فارسی مثل دوست و یار و دلدار و دلبر و جانانه علاوه شد، و برای رفع قباحت استعمال الفاظ فسق و خجلت از عقلاء و حکمای نکته سنج نام آنرا ادب و ادبیات گذاردند و مغالزه را نوعی مستقل ساختند، یعنی اگر جایز وصلتی و نوالی به شاعری می‌رسید برای ادبیت و فضل و هنر و کمال او است، و با وجود جعل این عذر باز از اهل زهد و قدس بلکه از عقلاء و مردم متدین از ذکر الفاظ فجور و رذالت این صناعت یک درجه انفعال و جدائی داشتند و از این رو چیزی نماند که عقد آن از هم بگسلد که:

مرحله پنجم، پیش آمد برای ظهور قرامطه و ملاحده و باطنید سخن‌های دورو و قول‌های موجه و توره و تمویه تداول پیدا کرد متصوفه (که قومی بودند مدعی ادای حقوق عبودیت به لباس ترک دنیا و زهد و ورع درآمده و از محاسبه نفس و تجرید و مجاهده و توحید و معارف و احوال و حقایق دم می‌زدند و خود را با علماء و دانشمندان بزرگ طرف مقابل قرار می‌دادند و اکثر ایشان برای صید عوام دام رزق و شمد گسترده بودند و ملوک عصر هم به نظرهای سیاسی بدیشان اعتناء تمام داشتند بلکه برای بعضی که هم عصر ائمه هدی سلام الله علیهم بودند کراماتی وضع نموده و تا خلق پی گم کنند به نشر آنها می‌کوشیدند اکثر این قوم چون

علماء و عملا " از آداب و سنن شرعی دور بودند) برای صحیح وانمودن اعمال و اقوال خود خاطر نشان مردم کردند که برای شرایع ظاهر و باطنی است در قبال علمای ظاهر ما اهل باطنیم و باطن روح ظاهر است پس روحانیین ملت مائیم و از باطنیه مسایلی چند به خود بسته در برابر شریعت رسومی به نام طریقت جعل و تاسیس کرده خود را مرشد و هادی طریق خواندند و برای یکدیگر مناقبی می تراشیدند جمعی از ایشان به اسم اباحیه و ملامتیه و شطاحین پیدا شد که مناهی را مباح شمردند و برای رد ملامت و دفع شناعت درها از تاویل و توجیه باز شد و جمعی را به اکسیر و شعبده و تسخیر و انفاس تطمیع نمودند و قومی را به آزادی از قیود صلا زدند کام پرستان لا ابالی و مردم بوالهوس دور ایشان گرفته هنگامه را گرم کردند و این توجیه و تاویل را چنانچه در الفاظ عبادات راه دادند در الفاظ منکرات و فسوق و منہیات به ادعای اینکه ما از آنها معانی عالیہ اراده می نمائیم نیز آوردند و آن لفظها را در غزل نشانده در سرودهای یاد کردند و آنرا سماع نامیدند و بطرب آمد به نای رقص گذاردند و این را وجد و حال خواندند و هکذا دعاوی خود را مکاشفات و ملفوظات مهمله را لسان السکر و خرافاتی را که غالباً " مبتنی بر غلو درباره خود است شطحیات لقب دادند رفته رفته عالمی پیشتر گرفتند که مساسی با اسلام نداشت .

باطلی چند تا به کی سازد باطلت عمر همچو برق جهان
 قصه فسق و داستان دروغ خبیث افکار و لوئت اذهان
 ای مسلمان ز راه سلمان گوی گم ز منصور و پیر روز بهان
 تا به کی ژاژ خائی و تاویل از خرافات خویشتن برهان
 صدق و مردانه گوی چون بوذر چه زنی زیر خرقه طبل نهان
 عجب تر اینکه چون شخصی دین از باب نهی از منکر که از وظایف
 اسلامی است کسی را ملتفت به شناعت این رذیله می ساخت و منع از استعمال
 الفاظ فحشاء و منکر می نمود . با او به استهزاء تلقی می کردند و او را
 به ظاهر پرستی و جهل و زهد ریائی نسبت می دادند و به مجرد بی خبری از

مصطلحات جعلیه از او سلب کلی علوم نموده به عدم ذوق و به زهد خشک و تلخ گوشتی و تعبیرات خنک و کنایات بارده توهین می کردند از این جا قورق های الهی شکستن گرفت و دورباش های شرعی برداشته شد و موجبات تجری عوام نسبت به علماء و صلاحاء فراهم آمد و سایر نتایج سوء این مقدمات پیداست چه چیزهاست .

فضلای ایشان به اسم اصطلاحات صوفیه رسایل نوشته تا عوام را وقت حاجت حجت بوده باشد به دست ها انداختند و برای اظهار فضل مهملات قوم را به عنوان مرموزات شروع و تفاسیر نگاشته منتشر ساختند . و هر منصفی داند که بنا بر آن توجیحات امان از عالم لفظ برداشته می شود و سخن بالمره از حجیت می افتد و ابدا "در عالم لفظ کفر بلکه عبارت بی معنی نمی توان یافت . باری از این مرحله هم غزل فارسی (که سخن ما در آن است) چیزها همراه برداشت مثل سالک و پیر راه و رند و قلندر و قطب و چله و پللی و صاحب دل و جذب و مستی و وجد و طرب و ذوق و محو و تجلی و فیض و ذات و صفات و روح و ازل و ابد و روزالست و مشرب وصل و فنا و صفا و وصول و حجاب و شهود و مشاهده و حضور و کشف و کرامات و تجرید و وقت و دم و مقامات و سیروسلوک و ایثار و فقر و طلب و ذکر و اتحاد و میکده و ساقی و بزم و ساغر و باده و صورت و نظر و جمال و رقص و زنا و مغ و خرابات و شاهد و غیب و درویش و خرقة و کدو و کهنک و اسرار و آزاده و همت و قشر و دام تزویر و سالوس و اکسیرون نامحرم و احوال دل و حقایق و تمجید عشق و معارضه با عقل و پاکوفتن و دست افشاندن و لاف و منم زدن و ترغیب به شکستن توبه و تشبیب مشایخ و معانی موهومه و تلمیحات خیالیه و اشارات بنگیانه و مدح سکر و جهل و قدح علم و عقل و رعایت صنایع معنویه بخصوص ایهام و توریه و اغراق و غلو و آمیختن مغالزه ها حماسه و زهدیات و کلمات حکمت و اخوانیات و سرزنش و تعریض به اهل صلاح و عبادت و تخفیف اهل علم و مدرسه و احتساب و استهزاء به وعاظ و زهاد و شرعیات نعوذ بالله من مزلات النفس و تسویلات الشیطان .

در مرحله ششم فتنه مغول عالمی را زیر زهر ساخت
 فصحاء از بقیة السیف برآیا و خبایا گریختند بلغا از ادای مقاصد خود عاجز
 آمدند کلمات جد را مجال اظهار نماند تا چه رسد به هزل لهذا در آن
 فحط سال امان متاع مغالزه یکباره فاسد و بازار آن کاسد شد ، ملکات ذوقیه
 هبای منشور گردید عادات فسقیه به زاویه متارکه خرید یاری نماند تا به یاری
 هوای نفس به مغالزه بیفتند بعد از آنکه فی الجمله جمعیت خاطری دست داد
 همه چیز فراموش شده بود . بعضی جمود طبع دواوین شعرای قبل را مقتدای
 خود قرار داد . بعض دیگر موافق اقتراح دیگری منظومی مرتب داشت . برخی
 اتکال به قریحه خود را شیوه اختراع نمود . بی داعیه اصلیه طبیعیه که
 جاهلیین داشتند و بدون دلخوشی به صلوات و جوائزی که از ملوک و امراء
 مقرر بود به توهم هنر بودن و از مقوله فضیلت و کمال شمرده شدن برای
 امتحان قرائح به تلفیق غزلیات و نظم مکالمات زنانگی پرداختند .

چون در این استیناف طلوع این ستاره شوم از افق اهل تحصیل
 و ارباب تکمیل بود غزل سرائی اولین آیت ذوق و طبع سرشار و علامت ذهن
 مستقیم و کمال ماهر و استعداد وافی شد و از آن استدلال بر مهارت در فصاحت
 و بلاغت و قوه بیان و قدرت فضل و سعت جامعیت می شد و چندان شیوع
 به هم رسانید که جمعی از مردم متدین و با علم و تقوی هم قبل از تصور آنکه
 تلفظ به کلمات رکبکه و تفوه ادوات فسقیه منافی مقامات عالیه است به ارتکاب
 آن آرایش پیدا کردند . و در موقع تنبّه نفس خود را به توجیهاات صوفیه و
 اقتفای مشایخ متصوفه تسلی می دادند که این بافته من بنا بر فلان اصطلاح
 معنی بلندی دارد .

عوام از شعراء هم اقتداء به ایشان نموده قول و فعل ایشان را حجت
 قرار دادند . فسقه از این معامله سندها به دست آوردند . باز به تدریج سورت
 نواهی شکست . صولت او امر ضعف به هم رسانید . دولت و ملت رو به زوال
 گذاشت . غزلها به تار و طنبور افتاد . تغزلها سرمایه مغنی و مطرب شد .
 بسا پرده های ناموس که دریده آمد و بسیار از ناسزاها و ناشایستها که

پرده برداشت . از این جا دواوین عدیده فراهم گردید اغلب ذخیره خناس و کحل البصر ابلیس .

یساللعجب سب عربی های آنها را از کتب ادبیه شمرند و فارسی ها را برای نداشتن کتاب های ابتدائی به دست کودکان و نوپا و گان از دختر و پسر دادند که در دبستان ها به تهجی و تروی بخوانند و هم از عهد صبا رذایل اخلاق و فضایح اعمال و اوها م فاسده ذهنی همگی شود تا کی به مقام فعلیت بیاورند . غزالی باینکه معاون طریقه صوفیه است درباره تربیت صبیان می گوید و یحفظ من الاشعار التي فيها ذكر العشق و اهله و یحفظ من مخالطة الابداء الذین یزعمون ان ذلک من الظرف و رقة الطبع فان ذلک یفرض فی قلوب الصبیان بذر الفساد .

گمترای پور پوی در پی شعر	چند داری به پیاوه عمر هدر
شعر هرگونه ویژه نوع غزل	هست هذیان مرد دانشور
مدح گدیه است و هجو قذف و نسیب	چیست جز داستان ماده و نر
بلی آن گفته که نقد خرد	بپذیرد پس از دقیق نظر
می توان از پی تفنن طبع	خواند گاهی و برگرفت ثمر

خلاصه در این مرحله هم در لفظ و معنی فزل اثرها پدید و مزید شد مثل شکایت از فقر و گله از روزگار و ستایش شکبائی و قناعت و خلاعت و هتاکی در مجون و آمیختن مسائل علمیه و اشاره به نکات تعلیمیه و گریز به مدح ائمه و مشایخ و مبالغه در صنایع بدیعیه و تعمیمه و توریخ و ابداع ساقی نامه و اغراقات هندیه و اسلوب سوقیه و تعبیرات قلندریه و تعدد در لهجه عامیه و استعمال ادوات صوفیه به استعاره و تسمیط و تضمین اشعار دیگران و تقلید شیوه شاعری معین و دعوی برتری و غیر ذلک .

پس از طی مراحل شش گانه مرحله هفتم که عادت متأخرین و عصریین باشد پیش آمد غزل را زمان ولادت و طفولیت و نشو و نما و عنفوان نشاط و جوانی و کهولت همه گذشت نوبت شیخوخت و هرم رسید بیشتر مردمی که به ابقاء یا به احیای این سنت خبیثه و شیعه خسیسه التفات نمودند دو صنف

بودند عالم بی ذوق و صاحب ذوق بی علم به عبارت دیگر فصیح نادان و دانای غیر فصیح که برای تعریف و تصوّف یا به اظهار قدرت طبع بدون روح مغالزه بدات و بی قالب لطافت حضارت و بدون صلات شعریه و دواعی فخریه و با عدم مبانی ادبیه و بی حضور معانی صوفیه اقدام به نظم فزلیات نمودند آنهم گاهی هزلیات هرزه و گاهی تتبعات و تقلیدات بی مزه طبع از تهتک آن بیزار، و از تکلف این در آزار، اگر فرضاً "مقلدانه حکمت یا تعلیمی در درج آن به کار برده اند خام و بی اثر، و هرگاه تهذیب خلق و تادیبی در اثنا منظور داشته اند ناتمام و ابتر، همه مکرر و از نکته سیاسی دور و مهووع و به مقاصد ابلیسی نزدیک.

یاوه در خورد مست و دیوانه است گفتمت تا غلط نبازی هان
تهی از حکمتی زبان درکش چند رنج روان و کام و دهان
رو به منطق نگر که تا یابی حق مقیاس شعر از برهان
ای جهان تباب رخ نما که غسق از گران تا گران گرفت جهان
مختصر در این آخرین منزل نغمه که برطنبور غزل افزوده شد
و می شود تخلص به مدیحه است و تقاضای انعام و خلط تشبیه مذکر به مؤنث
و جمع بین معانی مختلفه در یک غزل به استعمال الفاظ عامیه و تراکیب
دخیله مولده و استعارات سوقیه و تشبیهات بارده و تقلید لغات خارجه
و معانی دقیقه دور از اذهان در لباس لغات اجنبیه و اسالیب مستحدثه
عوام پسند و تغلیب رعایت صنایع بدیعیه بر ملاحظه جانب معنی و تفنن
در سرقات و تولید مضامین مردوده و مردوله:

کهیست گویم به تو از مردم دهر آنکه مدبر تر از و کس نبود
آنکه باشد ز صنایع او را شعر و آنهم غزل و آنهم بد
بعد از تصور منصفانه و غور رسی محققانه این مراحل هفتگانه
قطع نظر از انس طبیعی و میل نفسی خود و بی مراعات اعوان اباطیل و
حمات خرافات، و بدون هول و هراس از فهرس اسامی شعر آء و ملاحظه القاب
شامخه غزل تراشان و مثنوی بافان، و باگوش ندادن به ناله والستاداه و

والشیخاه در محکمه عقل سلیم و مقام عالی تربیت باحضور حس دیانت و قوت انسانیت و ملکه عفت و انصاح حق خوبست به بعضی از نتایج و ثمرات مقاله مزبوره به پردازیم :

اولاً " از آن تشریح و تفصیل بصارتی به اجزای منسوجات غزلیه پیدا شد من بعد در هر غزلی از مطلع تا مقطع که تامل شود هر یک از تار و پود آن شناخته خواهد شد که از کدام کارخانه است و چه عالم ها طی کرده تا به زمان ما و زبان ما رسیده است :

بنگر از کدام کارگاه است	اینکه نامش نهاده تو پرند
مرد فسق ارنباشی از چه گنبد	فسق لفظی ترا چنین خرسند
از یزیدت تبیری است و به لب	غزل مطربی یزید پسند
غزل یاوه را درختی دان	گر چه باشد بر تو سبز و بلند
ریشه اش جهل و فسق آنرا نرد	ثمرش کفر و سایه چیست گزند

ثانیاً " پس از باز کردن پوست ها و پرده های هر یک ملتفت شدیم که مغز آنها همان عشق ها و میل های بشری عصر جاهلیت است که از تلاقی زندین شهوت و منع این بارقه جسته و به زبانها افتاده و مردم عجم هم به راه تاسی رفته و از راه تعافی که در اساس بوده به تعسف افتاده اند . در این صورت اگر مانند مونس اول یعنی اعراب بادیه فی الحقیقه عشقی و رغبت مفرطی موجب غزل بافی است باید بر طبق میزانی که شرع مطهر در تعیین تکلیف مقرر فرموده است رفتار نماییم و ابواب فسوق را اگر چه لفظی و هوسی باشد نگشاییم . و هرگاه چنین داعی و علتی نداریم چرا باید دروغی چند به تکلف و تصلف به خود بست و تا کی قباحت این کار زشت را باید احساس ننمود و سبب تجری دیگران شده به آن تفاخر نمود .

چپست نزد حکیم قول غزل قصه فسق نفس راست دروغ
 زین جهت مطرب و مغنی را دست را مایه چشم راست فروغ
 ثالثاً " دانستیم که نظم حکمت و موعظه و پند و زهدیات به کلی از موضوع این مقاله خارج است و اگر شاعری در غزلی به سبک صوفیه

به تأویلات سخیفه است که در فلان کتاب برای مزخرفات او جعل شده است و او خود از آنها بی‌خبر است و در موقع احتجاج به آنها حواله می‌دهد:

از شعر آن پسندگه با لفظ استوار معنی آن بود متنزّه زهرقذّر
 خمرو قمار و سازوغنا و دروغ و لغو دشنام و غیبت و صفت دختر و پسر
 در نظم و نثر هر چه از این گونه ترهات یابی فسون دیو پلیدش همی شمر
 از پند پور خسرو در گوش هوشمنند تابذل‌های خسرو فرقی است مستقر
 تاویل صوفیانه بهل گت به روز حشر قول خرافه می‌نهد ای پسر ثمر
 بگذار تا ت گوید مثنی هواپرست خشک است و گج سلیقه و از ذوق بی‌خبر

در شرح رکاکت و سخافست آن قبیل تاویلات همین پس که یکی از متاخرین معلوم الحال تجاوزاللهمنه و عنا پس از آنکه ورقی را مانند نامه اعمال خود به سخن‌های هرزه و پیاوه در آئی‌ها سیاه کرده است می‌خواهد عذر بجوید می‌گوید:

از سرین گفتن مراد دل‌هوی دیگر است فهم معنی‌گرتوانی حجتی دارم متین
 چیست دانی خواهش دل ، خواهش دل چیست عشق

عشق چه بود ، شور حق ، حق کیست ، رب العالمین

استغفرالله ربی و اتوب الیه . بحق عقل و شرف ادب و عزت نجابت و عصمت و به حرمت حیا و دیانت قسم که این هذیان عذری است بدتر از ذنبی که مرتکب شده است . چرا که اصل گناه مجرد تلفظ کلمات قبیحه و اظهار تشبّهی به فعلی شنیع و تحریک مستمع است به تصوره‌های باطل که می‌توان آنرا قیادت خیالی شمرد . و این توجیه نعوذ باللّه ملاحظه با دین است و استهزاء به حقیقت اسلام معاذالله منه و من امثاله :

قیادت‌ی است خیالی غزل سرائی از آن به گام نفس نماید غزل به سان عسل
 ترا به مزد توسط دهند احسن و زه تو غره که بود از برای حسن غزل

الحاصل باید دانست که این مقاله جدّیه ابداء متعرض

مقامات ناظم هیچ غزلی نیست . فقط سخن در مقوله غزلیّه و تعیین تکلیف ادب امروزی است امیدوارم من بعد (علاوه بر تقلیل اعتناء به شأن غزلیات)

بامرد فسق یارنباشی اگر به فعل در قول خویش را چه کنی یاوه مشتبه
و همچنین آنان که برزنا دقه لعن می فرستند چرا باید در تعبیر
و تقریب ارباب صلاح و فلاح و اهانت چیزی که حد آن منتهی به شرع انور
اسلامی می شود با آنها شرکت داشته باشند عالمی که مرجع تقلید است
چرا تصور نمی کند که از قول او:

ما به عاشق نه همین رخصت دیدار دهیم بوسه را نیز دهیم اذن که گاهی بکند
چه اثرهای سوئی مرتب می شود.

و همچنین خود را به تاویلات موهومه و توجیهات موهونه از قبیل
مناسبات بعد از وقوع نباید فریفت و به قول و فزل افتاد که الحق فعلی فصحیح
و عملی سخت قبیح است که مرد بر سر محافل و مجالس محاورات حجله خانه
و گفت و گوی زنان را یاد کند. آن کلماتی را که باید چندین پرده فرو هشت
تا با نسوان و ربات جحال در میان گذاشت به کدام تعویل می توان در ایوان
رجال و میدان فحول بر زبان جاری ساخت:

سخنی را که پرده ها باید هشت و باپردگی نمود اظهار
(مرد) مردانه بر سر مردان به چه تاویل می کند تذکار

* * * * *
* * * * *
* * * * *

یافتم تا چیست معنی فزل ننگ آدمم از قبول و ذکر آن باد دعوی حس و شعور
نقل گفتار زنانه با زنان نزد رجال زشت دیدم خاصه از مرد گهین سال غیور
این چه بلائی است که ما مردم را با دعوی حس اسلامیت و غیرت
فرو گرفته و عیب و عار و قباح آن بکلی از نظر هلو شیده مانده سهل است که
مایه مباحات و مفاخره هم شده است یکی به قذف موه منات می پردازد. دیگری
غیبت موه منین را پیشه خود می سازد، دیگری شراب اندازی را پیش گرفته
دیگری امر دبازی را برگزیده دیگری دو عضو قبیح را موضوع خیالات
خود قرار داده، دیگری دیوان خود را مستراح نموده و آنرا شیوه
مطایبه و هزل نامیده، همه یکطرف و تفاخر به نظم آنها یا حفظ
آنها و ذکر در انجمن ها یکطرف. و از همه زشت تر دل خوش داشتن

الحق بسیار بی انصافی و عجب است که ناظم آنها رضا ندهد
کتابش را نزدیکان خودش بخوانند و راضی با فساد دیگران شود و رنج نظم
آنها را تحمل کند که بگویند در هرزه‌درائی استاد بوده است .

دست‌نویس‌ها و گمان و پردگیان سخن هزل را نباید داد
ویس و رامین و لیلی و مجنون شور شیرین و حسرت فرهاد
هرچه زین‌گونه است نزد خرد دیوانه است و فسق و زشت نهاد
ای بسا خانهای عز و شرف که ازین یاوها شده است به‌باد
صادر از عقل سازج است چو امر بایدش لاجرم سپرد به‌باد

رابعاً " دانستیم که به مجرد دوسه قصیده کعب و امثال آن قائل
به اباچه غزلی که امروز عمر در آن ضایع می‌گذارند نمی‌توان شد و قیاس غزلیات
امروزه با تغزل‌های آن عصر از جهات عدیده مع الفارق است .

خامساً " از هجومی که طبقات خلق در ایام امویان به شعر و
شاعری پیدا کردند واضح می‌شود که تهبیب شعر به ابواب معانی متنوعه
به متابعت تنوع قائلین آنهاست که هر طبقه مروج طریقه خود بود تا نوعی
شد جداگانه مثل هزلیات که از آثار مسخرگان و قذفیات که ملفوظات اراذل
است و غیر ذلک از اشعار کتاب و قضات و ارباب حرف و صنایع و دیگر مردم
سوقی کل اناء پتروشح بما فیه .

سادساً " مستشعر شدیم که فتنه فزل مذکر و بلای ملاءبه با
محبوب‌نر آورده و پرورده کدام عهد است اتراک به دستگیری دیو نه به همان
تسخیر مردم نامقید مشغول بودند بلکه رفته رفته زمام سلطنت را از عرب
به دست آوردند حکمرانی در بغداد و ایران و هند و ترکستان را به کابین
تصرف نمودند . و برای غلامبارگان حسرت پیشه از آن دادوستد لفظ ترک
کاشغر و بت خطا و ختن . و لعبت چین و خلخ و فتنه کشمیری در غزل‌ها ماند .
کسانی که امروز به طهارت ذیل موصوف . و از آن فعل پلید تبری دارند روا
نیست و برای چه خود را در شمار امت لوط به آن نسبت‌های لغو ملوث سازند
و به خطاب و تاتون فی نادیکم المنکر مخاطب شوند :

ممزوج نموده باشد خلط مبحث کرده است به فرور دانه به دام نباید افتاد :
 چیست با قول ناصر خسرو غزل خسرو از مقوله هزل
 فرقهها نزد بخردان دارد چاه هزل از چکامه جزل
 باید ملتفت بود که مقصود از غزل نه همان فزال اصطلاحی است
 که در قبال قصیده و قطعه و رباعی از اقسام ده گانه شعر شمار می رود بلکه
 منظور هرگونه شعری است که معنوی لغوی مفاخره و همصحبتی با خلوتیان و
 مجانست بانسوان و تغزل به آن صدق می کند چنانکه در مثنوی شیرین و خسرو
 نظامی اشعار غزلیه بسیار نقل شده است و مسلما " نظم و طبع آن طور
 افسانه های منظوم و حکایات اهل سیئه مثل لیلی و مجنون و ویسه و رامین که
 می توان نیازهای شنیعه تصویری خواند در نظر انتقاد ادبی (علاوه بر قباحت
 جعل و افتراء) چون بیشتر مهتیج طباع عوام است ضرر و فساد آنها بیشتر است :
 غزل و هزل را دونوع کنند چون نشانند شعر در ابواب
 لیک بانظم جزل حکمت و پند غزل و هزل باشد از یک باب
 همان شهوات حیوانی و تقاضاهای طبیعی ما را کافی است. به مهمیز
 غزلیات معشقه و خمریات مفسقه و تحریک دیو و چهار دوال اهل بیس یعنی
 عشق نامه ها بلکه فسق نامه ها و تذکره فجور حاجت نیست. در صورتی که از
 تعلیم سوره مبارکه یوسف به نسوان با همه فواید و حکمی که در آن مندرج است
 نهی تنزیهی وارد شده باشد باید دید با مثنویاتی که مشتمل بر بسی مفاصد
 است تکلیف چیست :

ز افسانه های جعلی و اشعار ناروا بس قدسها هباشد و ناموسها هدر
 تعلیم احسن القصص از منع شد ببین زن را زویس و رامین آید چها به سر

* * *

غزل و فسق نامها از زن خانه داری و بچه پروردن
 دور دار و ازو فرایض جوی بندگی حق و پرستش شوی
 زن افسانه خوان گوی سپار گر چه دلجوست دست از آن می شوی
 سهل مشمار نام عفت و ننگ که دگر ناید آب رفته به جوی

به طبع و نشر آنها خصوصا " آنچه به شکل افسانه و داستان سازی است کمتر اقدام شود . و موافق امر اداره جلیله معارف که اولین کارخانه انسان سازی ملک و ملت باید باشد برای تفنن خاطر و تشحیذ ذهن و تاثیر در طباع بنییت تربیت از اشعار جزل مثل ناصر بن خسرو . و قطعات و عظیمه ابن یعین . و مثنویات کامله شیخ عطار و سنائی و نظامی . و شاهنامه و گرشاسب نامه . و از نصایح پدران شیخ سعدی و غیره بارعایت خدما صفا دع ماکدر برای نوآموزان چند جلد به نام منتخبات باکمال دقت مرتب شود و در هیچ بیت نظر اخلاقی را فراموش ننمایند و اجر جزیل این مراقبت را از خدای سبحانه در هر دوسرا متوقع باشند از حسن خاتمه و خیریت عواقب و دوام دولت و ترقی ملت بمنه تعالی .

* * *

چون سخن منظوم را در طبع اثری دیگر است خلاصه مقاله
سابقه را خواستم در نظم نشانده باشم عجاله الوقت به این صورت ادا شد :

دانی که چیست قدر غزل از فنون شعر
ای آنکه جوئی از چومنی بشنوائی قدر
بر رست از جزیره تاجیک این نهال
هر روز بر فرود بر آن شاخ و برگ و بر
وصف موه نشی بد ز ایام جاهلی
بی منع شرع با هوس طبعی بشر
زال امیه چند بدیعی علاوه شد
از خمر و قمر و جامه زربفت و جام زر
الحاق شد چونوبت عباسیان رسید
توصیف رود و عود و سرور زلف ترک نر
ایمان ضعیف گشت وقوی کفر و زندقه
شد بی حجاب منکر و معروف مستتر
وز گبروبت پرست و نصاری در این خلال
الفاظ چند آمد و افزود بر اثر
از محفل خلیفه به شاهان رسید و شد
دین ملوک در همه آفاق مشتهر
جمعی برای عرض هنر یا برای کسب
بستند ربط و نظم خرافات را کمر
چون مشت های نفس در آن بود مجتمع
از خاوران گرفت جهان تا به باختر
در بیسن شرم عقل ازین صنعت شنیع
گزیاس شرع بد هم از این کار با حذر
صوفی ز باطنیه مدد جست و بازگرد
بهر رواج خویش ز توجیه فسق در
افزوده شد به نغمه و شد فتنه بیشتر
از وجد و حال و ورقص و نی و خرقره و کدو

چندانکه اوفتاد زپا گشت محتضر
 گشتی به جهل و خشکی و ناقابلی سمر
 مانانید زمره اسلام از تتر
 درهای احتساب از این راه و رهگذر
 تاویل بنگیانه و طامات بی ثمر
 روشن دو چشم دیو پلید از چنین هنر
 مشمار شعر و رقیه دیوش همی شعر
 لیکن بود بدید حکیمان دیده و در
 سازد به لطف صنعت خراط حیلہ گر
 تا این زمان کنون به سراپای آن نگر
 کارند در به نظم چولو، لوء برشته در

بیمار به نشد که بتر گشت زین دوا
 زین کار لغو بخردی از منصرف شدی
 اسلام آنچه دید از این زمره جهول
 از بیم طنز و طعنه به یکبار بسته شد
 ترویج اثم و تسخر آئین و ذکر فسق
 آفاق را گرفت و شد این حرفتی ظریف
 چون با غزل مسخر ابلیس گشته
 استاد فن اگر چه بسی را لطیف ساخت
 چونانکه از سگاله^۱ نکوپیکری بدیع
 این است قصه غزل از عهد باستان
 از حد آن برون بود اندرز و حکمتی

* * *

قطعه دیگری بدین وزن و روی منظوم خواستم که میزان مقبول عقل
 را از مردود به دست داده باشم این چند بیت به سر قلم آمد :

زی شعر التفات گنی گر گهی نکوست
 عقلی تراست یار بهمراهی هسوا
 لیکن بشرط آنکه شناسی ز خیر شر
 این هر دو بس ترا پی تمییز نفع و ضر
 باشد جحیم فی المثل و دوزخ و سقر
 هر چست بنفس نیک نماید از آن گذر
 فرزانه آنکه باز آرزو زیگدیگر
 زان هواست لا غرو بی مغز و لاغ و غر
 آنچست بگم بنفس خوش آید چو نیشگر
 از فسق ابره دانش و از کفر آستر
 خیاط نفس بهرتو هر جبهه که دوخت

۱ - فضله سگ .

۲ - حکیم .

۳ - فرق .

نفریبت چو طفل بحلسوا هوای نفس
 فردا به زیر خاکش در پیش خاطر آرز
 زودا که منخسف شود از عقده هلاک
 بس زحمت بصر که رسد از غبار آن
 بخرام زی ستودان^۱ تا بنگری عیان
 دل با خدای بند و مروجز براه شرع
 حرره العبد الداعی لایبود الشریعة الاحمدیه و حلود الملة السرمدیه
 لطفعلی غفر له .

فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۳۵

فی دارالخلافة طهران .



۱ - بفریبت هم می توان خواند .

۲ - مقبره .